

lesson 41: Telling about past experiences

صحبت پیرامون تجربیات گذشته

| | | |
|--|--|-----|
| A strange thing happened to me this morning. | امروز صبح اتفاق عجیبی برایم افتاد. | ۶۰۱ |
| I was crossing the street and was almost hit by a car. | داشتم از خیابون رد می شدم که نزدیک بود یک اتومبیل زیرم کنه. | ۶۰۲ |
| Fortunately, I jumped back in the time to avoid being hit. | خوشبختانه به موقع پریدم عقب که ماشین بهم نزنه. | ۶۰۳ |
| It was a terrible experience and I won't forget it. | تجربه وحشتناکی بود و فراموشش نمی کنم. | ۶۰۴ |
| Yesterday was such a beautiful day, we decided to go for a drive. | دیروز روز خیلی قشنگی بود، تصمیم گرفتیم با اتومبیل یه دوری بزنیم. | ۶۰۵ |
| We prepared a picnic lunch and drove down by the river. | یه ناهار درست کردیم و با اتومبیل رفتیم انتهای رودخونه. | ۶۰۶ |
| After a while, we found a shady place under some poplar trees. | بعد از مدتی یه سایه زیر درختان صنوبر پیدا کردیم. | ۶۰۷ |
| On the way back home, we had a flat tire. | در مسیر برگشت به خونه تایر اتومبیلمون پنچر شد. | ۶۰۸ |
| It was after dark when we got back, and we were all tired. | وقتی به خونه رسیدیم هوا تاریک شده بود و همگی خسته بودیم. | ۶۰۹ |
| I wish you would give me a more detailed description of your trip. | دوست دارم از سفرتون جزییات بیشتری بهم بگی. | ۶۱۰ |
| Speaking of trips, did I ever tell you about the experience I had? | گفتی سفر، تا حالادر مورد تجربیاتم برات گفتم؟ | ۶۱۱ |
| We used to have a lot of fun when we were that age. | وقتی توی این سن بودیم خیلی خوش می گذروندیم. | ۶۱۲ |
| I can't recall the exact circumstances. | شرایط اون موقع رو دقیقا به خاطر نمی ارم. | ۶۱۳ |
| I never realized that someday I would be living in New York. | فکرش رو نمی کردم یه روزی در نیویورک زندگی کنم. | ۶۱۴ |
| We never imagined that John would become a doctor. | هیچ وقت فکرش رو نمی کردیم که جان پزشک بشه. | ۶۱۵ |

